

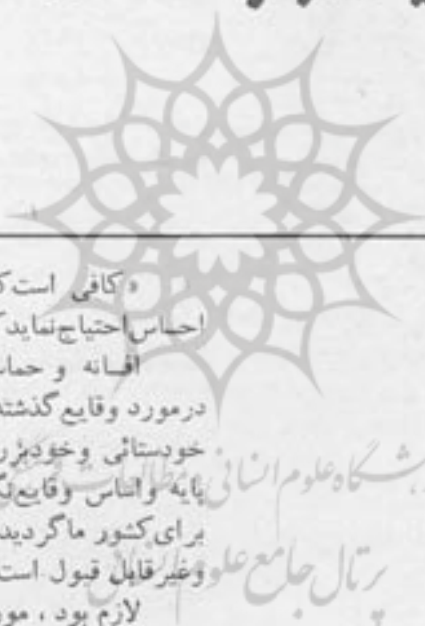
تاکنون تاریخ کشور ما با رعایت اصل «حقیقت طلبی»، نوشته نشده است، زیرا تقریباً بایه همه آنچه تدوین شده، نوشته ما در روایات مورخانی بوده است که برخیزد ما به مقام علمی آنان احترام میگذاریم ولی میدانیم که در مورد ما غالباً بی طرف نبوده اند.

از سخنان شاهنشاه آریامهر

نگاهی به کتاب:

یونانیان بر برها - روی دیگر تاریخ

معرفی کتاب از: حسین نعیمی
دکتر درباستان‌شناسی



«کافی است که انسان چنین کتابی را بکشد تا فوراً احساس احتیاج نماید که باید وظیفه سپاسگزاری را بعمل آورد.»

افسانه و حماسه سرائی، مبالغه و گرافه گویی یونانیان در مورد وقایع گذشته و برخوردهای ایران و یونان منتج به نوعی خودستایی و خود بزرگدانی شده که با همه بی‌اساسی، خود، پایه و اساس وقایع نگاری، وسیله مورخین و دانشمندان غرب برای کشور ما گردیده که قسمت اعظم آن نادرست، قلب شده و غیر قابل قبول است.

لازم بود، مورخین و اساتید ما برای روشن کردن موارد تاریخ این تاریخ تحمیلی و تناقض گویی‌هایش، بجای بازگویی اشتباهات و لفظبازی‌های «غیری‌ها» غور بیشتری مینمودند، منابع یونانی را بررسی میکردند و عقاید مورخین غرب را مورد تعبیر و تفسیر قرار میدادند.

متأسفانه، در این زمینه، تا سالهای اخیر، نه تحقیقی دیده میشد و نه جستجویی.

ولی
خوشبختانه، برای نخستین بار حرکتی چشم گیر می‌بینم و قدمی را برداشته شده، امید است، این حرکت و این قدم

سرآغاز جنبش‌ها، نوید راهپیمایی‌ها و مزده تحقیقات بعدی وسیله ارباب دانش ما شود.

این قدم، وسیله مؤلف دانشمند کتاب «یونانیان و بربرها یا روی دیگر تاریخ»، که کمتر می‌توانست تحمل آن همه جعلیات را بنماید برداشته شد، و برای آن، از حربه یونانیان تناقض‌گو و نوشته‌هایشان، استفاده نمود و با وسواس و نازک‌بینی خاصی توانست باین بزرگ فائق‌آید و راهپیمایی آغاز کند و کتابی را بجهانیان عرضه دارد که در وقت انتشار، موضوع مقالات و گفتگوهای بسیار شده بود.

آقای امیرمهدی بدیع مؤلف کتاب فوق و بسیاری دیگر، در ۲۱ سفر سال ۱۳۳۳ هجری قمری (مطابق با ۱۲۹۴ هجری شمسی و هشتم ژانویه ۱۹۱۵ میلادی) در همدان بدنیا آمد، تحصیلات ابتدائی و دوره اول متوسطه تا سال چهارم را در آن شهر نموده و از سال ۱۹۳۳ عازم فرانسه - پاریس - شد، تحصیلات متوسطه را در آن‌جا پایان رسانید، سپس به تحصیل علوم فیزیک و ریاضیات مشغول گردید

از ۱۹۳۷ تا ۱۹۴۰ در سوئیس - لوزان - بادامه علوم فنی و فیزیک اشتغال داشته و مدت یکسال نیز درم بتحصیل زبان و ادبیات پرداخته و از آن پس تا سال ۱۹۴۷ در زوریخ بادامه ریاضیات عالی و فلسفه علوم مشغول بوده است .

رساله‌ای از ایشان در سال ۱۹۴۴ تحت عنوان «فکر متود در علوم» برنده جایزه و مدال قسمت ریاضیات و فیزیک مدرسه پلی‌تکنیک زوریخ گردید .

تالیفات نامبرده بزبانی فصیح بفرانسه نوشته شده که عبارتند از:

- ۱ - فکر متود در علوم^۱ در هفت جلد .
- ۲ - پندار درباره اتساع‌پذیری لایتنامی حقیقت^۲ در دو جلد .
- ۳ - زرتشت، آئین و گفتار .
- ۴ - یونانیان و بربرها «روی دیگر تاریخ»^۳ در چهار جلد .
- ۵ - سکوت‌های علم^۴ .

نخستین کتابی که از مؤلف فوق بهمت آقای احمد آرام بفارسی برگردانده شده کتاب «یونانیان و بربرها» است . آقای بدیع در تالیف کتاب مورد بحث، غالب نوشته‌های یونانیان را درباره روابط یونان و شاهنشاهی هخامنشی مطالعه کرده و تفسیرهای نویسندگان غرب را نیز تحت بررسی قرار داده، سپس با دقتی خاص، حقایق را از آن میان بیرون کشیده است .

برداشت کتاب، معرف کار بسیار مؤلف آن است . تحقیق بی‌گیر، دقت فوق‌العاده، استنتاج مدلل و پیوستگی مطالب در این کتاب قابل ستایش است .

قدرت مؤلف در تنظیم کتاب آنچنان است که انسان وقتی کتاب او را میخواند، ظرافت و نکته‌سنجی‌های او را می‌بیند،

استدلال و اثبات مسائل مطرح شده او را مرور میکنید، دلایل صریح و استوار و رابطه ناگستنی مطالب او را دنبال می‌نمایید، بی‌این نکته می‌برد که چگونه ناآگاهانه و بغلط تاکنون بازگوکننده عقاید و افکاری از مورخین گمراهی بوده که بعد و غرض یا عشق ورزی و شیفتگی به دنیای یونان، برای ما گذاشته بودند .

مؤلف در ابتدای جلد اول این کتاب لبه تیز براین خود را متوجه کلمه «بربرها» مینماید و میگوید «بربر» کلمه‌ایست بسیار معمولی برای معرفی کسانی که از سرزمین‌ها و شهرهای دیگرند - غیر یونانی - و اخلاق و عادات دیگری دارند و در هر زبان معادلی دارد که معنی آن چیزی جز «اجنبی» یا «بیگانه» نیست و جمله «بربر کسی است که زبان اجنبی سخن می‌گوید». از نیکول اورسم^۵ سخن‌شناس قرن ۱۴ را شاهد اختیار می‌کند و معلوم می‌سازد که اطلاق کلمه «بربرها» به ایرانیان در گذشته بهیچ وجه جنبه تحقیر نداشته و معنای مجازی این واژه با مفهوم اصلیش در دوران هخامنشیان بکلی متفاوت بوده است، در واقع هر بار که نویسندگان قدیم یونان درباره ایران صحبتی کرده‌اند، با استفاده کلمه «بربر» در حقیقت خواستند یادآور ملتی باشند که «یونانی» نبودند .

تسلط و توانائی بسیار مؤلف در بسط و توسعه، و بیان رسای او تصور هر گونه شبهه را باطل می‌سازد. تفسیر افکار او از خلال نوشته‌هایش کاری است بس مشکل و عبث، بهتر است تمامی کتاب مورد بحث با دقت - تا حد کنج‌کاوی - خوانده شود. آقای بدیع در صفحه ۱۱ - جلد اول - گفته مؤلف کتاب «شرق و یونان باستان»^۶ را یادآور میشود که «. . . پیروزمندی

۱ - «فکر متود در علوم» .

«L'Idée de la Méthode de la sciences» Payot, Lausanne 1953.

۲ - «پندار درباره اتساع‌پذیری لایتنامی حقیقت» .
«L'illusion de l'Extensibilité infinie de la verité» Payot, Lausanne 1960.

۳ - «یونانیان و بربرها یا روی دیگر تاریخ» .
«les Grecs et les Barbares, L'autre face de l'histoire» Payot Lausanne 1963.

۴ - سکوت‌های علم .

«Les silences de la sciences» .

5 - Nicole Oresme.

۶ - «شرق و یونان باستان» .

«L'Orient et la Grece antique» .

تألیف Jannine Auboyer, André Aymard از مجموعه «Histoire generale des civilisations» پارس اونیورسیتی دوفرانس پاریس ۱۹۵۳ .

یونانیان در جنگ‌های ایران و یونان سبب گسترش تمدن یونان قدیم شد و اگر ایرانیان پیروز میشدند ناگزیر این تمدن متوقف میماند و بررد این بیهوده گوئی، کم‌بینی و کوتاهی فکری اضافه می‌کند که «ولی این فرضی بیش نیست و آن هم فرضی بی‌دلیل از آن جهت که پیروزی ایرانیان بر یونانیان آسیا بهیچ وجه و در هیچ زمانی، مانع شکستگی و گسترش فرهنگ یونانی در سرزمین آسیا در دامن امپراطوری هخامنشیان نشد» و حتی میتوان گفت که اگر اسکندر نظمی را که شاهان هخامنشی

دریمی از جهان آن روز بوجود آورده بودند بهم نمی‌زد چه با اینکه دنیای امروز از این که هست جلوتر و پیشرفته‌تر بود شکی نیست که ایران و مشرق زمین در مقابل گوسفند - منشی عده‌ای وقایع‌نگار مفروض ، ستایشگرانی نیز داشته که با آگاهی و تعمق، بی‌وستگی و اهمیت تمدنی را که در آن از زردشت تا غزالی و از رازی تا ابن‌سینا همه جا عقل ، مقام بسیار ارجمندی داشته ، ستوده‌اند

«من این را تکرار میکنم که سرچشمه همه چیز در آنجا (آسیا) است ، آنچه در جهان یافته شده ، نمی‌توانسته است در جای دیگر یافته شود پس از آن بوده است که بهبود پیدا کرده ، بشکل دیگر درآمده ، گسترش یافته یا کاهش پیدا کرده است . این افتخار درجه دوم مخصوص ما است ، و بدیهی است که بشر در هر جا که هست وظیفه‌ای دارد . آنچه که حیات را شامل میشود اختراع است و باقی هر چه هست فرعی و دست دوم است»

«او (آسیائی) لب به سخن نمی‌گشاید ، شمارا مینگرد ، شما او را احق می‌پندارید . «و او شمارا کور میداند . چنان می‌پندارید که با نادانی سروکار دارید و او چنان گمان می‌کند که با کودکی روبرو است . و به همین علت اصلی است که آسیائیان برای عقل و شعور اروپائی چندان قدر و منزلتی قائل نمی‌شوند . آنچه مخصوص ایشان است ایمان است و با این ایمان خود به جهانی در ماورای عقل می‌رسند که عقل در آن هم کار نمی‌کند ، در صورتی که ما بر آنیم که در آن طرف عقل چیزی جز خلاء وجود ندارد . در آن جا که ما نه چیزی می‌بینیم و نه چیزی احساس می‌کنیم ، آنان فضائی می‌یابند که به آن دل بستگی دارند و در آن به آسایش تنفس می‌کنند ، من نمی‌گویم که در اروپا مردم از آن جهت که چنین فکری کنند مقصودند ، ولی چون همه چیز درست در نظر گرفته شود ، طبیعت نااندیشیده و به عبارت بهتر غریزه آسیائی ، چنان چیزهای بزرگی را در زمینه دین ، فلسفه و شعر تخیل کرده است که شکل زیستن آنان در نظر من شایسته کمال احترام است و اگر این غریزه وجود نمی‌داشت و عمل نمی‌کرد ، ما چیزی برای تحلیل کردن یا برای طرد کردن یا برای فهمیدن در اختیار نمی‌داشتیم»

خود داده باشد . نمونه‌ها آنچنان بسیار است که در هر کتاب بشرآوانی میتوان عبارات ستایش آمیز درباره مردمی که از بین خود زردشت ، مسیح و دیگران را به جهانیان عرضه نمودند دید . ایرانیان را به رخ آنها می‌کشید و با ذکر عناوین یونانیانی که در خدمت شاهنشاهی ایران بودند ، مقام و منزلت دربار هخامنشی را آشکارتر می‌ساخت .

عبارات فوق از کتاب «سه سال در آسیا»^۷ از کنت دو گوینو است که بنقل از کتاب «یونانیان و بربرها» آورده شده تا مؤید ستایشگری غریبان از «بربرها» باشد . آقای کنت دو گوینو با عبارات فوق نه تنها برخلاف نیاندیشیده بلکه خواسته واقعیاتی قابل لمس از استبداطات خود را بکمک کلمات در قالبی بریزد تا واقعیتی خاصی بانده

«میلیتاریسم»^۸ ، جبار آینده خرسونسوس^۹ ، پیش از آنکه سپهسالار نیرومند آنتیان در ماراتون باشد ، همچون فرماندهی در خدمت ایرانیان بود . تمیستوکلس^{۱۰} فاتح سالامیس را آنتیان تبعید کردند و اسپارتیان مورد تعقیب قرار دادند و در نزد ایرانیان پناه جست ، باشکوه و جلال پذیرای او شدند . پائوسانیاس^{۱۱} ، فاتح پلاتایا^{۱۲} چنان در برابر کسان شاه بزرگ چاپلوسی می‌کند که هم‌وطنانش از خشم او را در معبد آنتایا^{۱۳} که در آن پناه جسته بودند زنده بگور می‌کنند»

7 - Comte de Gobineau, «Trois ans en Asie» Paris 1923.
8 - Miltiade.
9 - Chersones.

مؤلف کتاب

10 - Themistocle.
11 - Pausanias.
12 - Platées.
13 - Athéna.

وهم از آن جمله اند کتسیاس^{۱۴} پزشک دربار اردشیر، کسنوفون^{۱۵} شاکرد سقراط و غیره. آقای بدیع با معرفی تعداد زیادی از یونانیان بنام، که در اثر چاپلوسی در دربار شاهنشاهان ایران و خیانت به میهن خود بمقامی رسیده‌اند، نشان میدهد که عظمت و درخشش دربار هخامنشی آنچنان خیره‌کننده بوده که سران و گردنکنان و فاتحان یونانی در مقابل آن در خود نیاز

به ستایشگری و خدمتگزاری می‌دیدند و این معرفی را بر مبنای نوشته‌های تاریخ‌نویسان یونان و بالاتر از همه آنها بر اساس ده جلد تاریخ هرودت انجام میدهد. آقای مؤلف نظر دانشمند امریکائی، پروفیسور پوپ را که یکی از بهترین کارشناسان تمدن ایرانی است، چنین نقل می‌کند: . . .

« . . . خلاصه آنکه جهان بندرت، فرهنگی این اندازه زنده و فعال دیده‌است. یونان و روم در دوره‌های تاریخی از حیث شماره افکار ثمربخش و وسعت دامنه کارآمدی این افکار بر ایران تفوق پیدا کردند، ولی روزگار یونان و روم در مقایسه با روزگار ایران بسیار کوتاه بوده، اگر واحد مقیاس، زندگی تاریخی ایران باشد، یونان جز واقعه‌ای افتخارآمیز و عظمت روم، جز پرده‌ای از نمایشنامه جهانی جلوه‌گر نمی‌شود، نمودی با چنین عظمت و نیرومندی آدمی را در صحنه تاریخ به اشتباه می‌اندازد. نه تنها تاریخ آسیا بلکه تاریخ جهان هم تا زمانی که منابع قدرت ایران کشف و بیان و اندازه‌گیری نشود و دامنه تأثیر آن به سنجش در نیاید و درست تفهیم نشود غیر قابل فهم خواهد ماند . . . »^{۱۶}

دروازه «سکه»^{۱۷}
از هرودت، افلاطون، کسنوفون، دیودوروس^{۱۸} و پلوتارک که کتابهایشان منبع فصل پنجم «امپراطوریها»ی یوسوئه است دلیل اقامه می‌کند و نشان میدهد که هرگز ایرانیان در نظر یونانیان «چیز نفرت‌انگیزی» نبودند.
در مقابل گفته‌ای از یوسوئه که:

و در مقابل نشان میدهد که آقای یوسوئه^{۱۹} با تمام آگاهی‌هایی که در مورد اخلاق و رفتار ایرانیان داشته و با نادیده گرفتن نیکی‌هایی که خود یونانیان بدان معترف بوده‌اند، چگونه از روی عمد و بد نظری و مغرضانه درباره ایرانیان سخن رانده‌است و در این جا مؤلف از زبان یوسوئه با او سخن می‌گوید و از منابع یوسوئه برای سندیارک می‌آورد، و از هومر^{۱۸} و اشعارش خصوصاً قطعه معروف به ملاقات «هکتور»^{۱۹} با «آندروماک»^{۲۰} در کنار

« . . . هنگامی که یونان، که بدین گونه برآمده و تربیت شده بود، به مردم آسیا و ظرافت و خودآرائی و زیبایی زنانه آنان می‌نگریست نسبت به آنان در خود چیزی جز نفرت احساس نمی‌کرد . . . »

خودآرائی، زیبایی زنانه و تناسلی هخامنشیان چیزی جز مظاهر زندگی منظم و متمدن آن زمان نبوده و اضافه می‌کند:

شاهدهایی از کسنوفون می‌آورد و نتیجه می‌گیرد که این

« . . . چنان مینماید که هیچ کس نمی‌خواهد بفهمد که آنچه در ایرانیان قدیم مایه عیبجویی و خرده‌گیری یونانیان شده است، همان چیزی است که ملت‌های فقیر، در آن باره، ملت‌های ثروتمند را سرزنش می‌کنند و همان چیزها است که ملت‌های محروم با بانگ بلند ملت‌های مرفه را از داشتن آنها در معرض انتقاد قرار می‌دهند و آن را تجمل‌پرستی می‌خوانند، اما در حقیقت این تجمل‌پرستی غالباً چیزی جز وسیله تأمین رفاهیت آدمی نیست. »

روشن نماید و این کار را از روی عدم تعصب و با کمال بی‌طرفی انجام میدهد.

سراسر کتاب آقای بدیع کوشش می‌کند برتری اخلاق و تمدن ایران را بر یونان بنا بر گفته نویسندگان قدیم یونان

14 - Ctésias.

15 - Xénophon.

۱۶ - آرتور آپهام پوپ Arthur Upham Pope مؤلف

«A Survey of Persian Art» آکسفورد یونیورسیتی پرس ۱۹۳۷

17 - Bossuet «Discour sur l'histoire universelle».

18 - Homer.

19 - Hector.

20 - Andromaque.

۲۱ - سرود بیست و دوم ایلیاد مصراعهای ۴۰۰ - ۳۳۰.

22 - Diodore.

پس از رد کردن عقاید بوسوئه، به مطالعه و تعبیر گفته‌های دارمستتر²³، می‌پردازد. با اینکه دارمستتر راجع بایران باستان نظر مساعدی داشته باز تحت نفوذ و عقاید عصر خود نتوانسته است

از قید افکار محیط، خود را آزاد کند، وی نیز یونان را به منزله کشور ایده‌آلی در برابر مشرق یعنی ایران به حساب آورده است و در مورد پرس پولیس این بازمانده عظمت ایران باستان گفته است:

«... ویرانه‌های پرس پولیس هنری ترکیبی را به ما می‌شناساند که از هوسی شاهانه برخاسته و انواع گوناگون هنری که در ایالت‌های آشور، مصر و یونان آسیائی، بچشم او خورده، با یکدیگر ترکیب کرده و وحدتی ساختگی از آن بیرون آورده است. این، هوس یک متفن بسیار نیرومندی است که شوق آن داشته است که بنای عظیمی بسازد...»

آقای بدیع در رد این گونه تهمت‌ها و تفننی بودن ساختمان پرس پولیس و هوس شاهی به تشریح کاخ پرس پولیس پرداخته و اضافه می‌کند:

«در این که پرس پولیس اثر کارگران امپراطوری هخامنشی است، چه کسی می‌تواند و می‌خواهد شك کند؟ بایستی کسی کور باشد تا در میان ویرانه‌های شوش و پرس پولیس، در یکی نشانه و در دیگری حتی حضور هنرمندان آشوری و مصری یا یونانی را تشخیص ندهد، آشکارا بودن این مطلب خود از اینجا بیشتر واضح می‌شود که آن کسانی که به ساختن بناهای شوش فرمان داده بودند به بانگ بلند اعلام کردند که در ساختن نخستین بنای شاهانه واقعی از ثروتها و هنرهای سراسر امپراطوری مدد گرفته‌اند...»

پس به سند موجود فرمان شروع بنای شوش - کتیبه داریوش - اشاره کرده و نتیجه می‌گیرد:

«... ولی از این سخن، تا پذیرفتن اینکه هنر پرس پولیس که از «هوس شاهی» برخاسته، ترکیبی و ساختگی است و قبول اینکه ایرانیان ابتکاری در هنر نداشته‌اند، گامی بوده که نباید برداشته شود، از آن جهت که داشتن ابتکار در موضوع هنر بی‌شک حرکت طبیعی روح ایرانی است...»

در صفحات آخر جلد اول، مؤلف در مورد تصویری که روش خاص خود سعی در رفع ابهامات و قایع و حذف پیرایه‌های مغرب‌زمین برای خود از مشرق‌زمین ساخته، گفتگو میکند و می‌گوید:

«خلاصه مطلب آنکه برخلاف تصور متأخران، در نظر برجسته‌ترین نمایندگان تمدن یونان، یعنی مردانی چون کستوفون، افلاطون، آیسخولوس²⁴، هرودت، توکودیدوس²⁵ و سترابون²⁶، ایرانی قبیله‌ای از هر چیز رقیب، احریف و بیگانه است. بی‌آنکه اختلاف و تعارض میان دولت الزاماً متضمن آن بوده باشد که از لحاظ روحی و اخلاقی ایران درجه پست‌تر و یونان درجه عالی‌تری داشته باشد...»

پس با سخنانی از آیسخولوس در مورد داریوش، به جلد اول کتاب خود خاتمه میدهد:

«آیا شاه در گذشته، داریوش، شاه برابر باخدایان، بانگ مرا می‌شنود؟ آیا سوز و زاریها و شکایت‌های غم‌انگیز مرا که همه رنج و دردم در آن انباشته شده و به زبان خاص او که زبان روشن و آشنا بگوش او است می‌شنود؟ من بی‌بانگ بلند بدبختیها و رنجهای بی‌پایانی را که روح مرا فراگرفته است اظهار میدارم، آیا او از قمر تاریکیها بانگ مرا می‌شنود؟»

.....

23 - Darmesteter (James), «Coup d'œil sur l'histoire de la Perse»
24 - Eschyle.

25 - Thucydide.
26 - Strabon

ای زمین و ای ارواح جهان زیرزمینی ، بگذارید که موجود الهی و باشکوه خدائی که درشوش زاده شده و ایرانیان او را می پرستیدند از منظر نگاههای شما بیرون آید
بگذارید که آن کسی که سرزمین ایران مانند او را ندیده است به روشنی باز آید
زیرا این مرد ، برای ما گرामी است و روح و کرانهائی که او را در خود گرفته اند برای ما عزیز است .

ای خدای جهانهای زیرزمین ، تو ای آیدونئوس ، بگذار که داریوش به کاخ خویش بازگردد .

این او نبود که سربازان خود را به شکستهای خونین کشانید .
ایرانیان می گویند که وی آکنده از خداست و با الهام خدایان بود که وی کشتی خود را هدایت می کرد .

ای شاه ، ای شاه پیر ، به میان ما بازگرد - بر بالای زمینی که گور ترا پوشانده است ظاهر شو .

پای خود و پاپوش زرین خویش را بر این سنگ بگذار و یک بار دیگر روا دار که قبه تاج شاهی را بنگریم .

آوخ که در آن هنگام ، که شاه پیر ، شاه توانا ، شاه شکست ناپذیر و بی عیب ، داریوش برابر خدایان ، بر این سرزمین فرمان می راند ، زندگی چه با عظمت و چه زیبا بود

دو خواهر از یک خون توصیف کرده است
جلد دوم این کتاب بخش های گوناگونی را شامل میشود که ذکر یکایک آنها در این مقال نمی گنجد و بررسی آنها نیز در این مختصر نمی آید .

در ابتدای این جلد می بینیم که مؤلف قسمتی از گفته فوستل دو کلاژ^{۲۷} را نقل کرده است :

این سخنان آیسخولوس است ، یکی از جنگدگان در سالامیس ، یکی از مردان برجسته تمدن یونان ، مردی که با تمام وجودش آکنده از خشم نسبت به خشایار شاه بوده ، مردی که با همه سنگدلی نسبت به خشایار شاه می اندیشیده ولی ، همین مرد ، در کتاب « ایرانیان » سخن بدانگونه در مورد داریوش ، شاه بزرگ رانده ، او را ستوده ، از او بزرگی یاد کرده و در سوگ او بسختی ندبه کرده و در جائی دیگر یونان و ایران را

« روش آموزش و پرورش ما که از زمان کودکی ما را در میان یونانیان و رومیان بزندگی و امیدارد ، به این معنادمان ساخته است که پیوسته آنان را با خود مقایسه کنیم و تاریخشان را از روی تاریخ خودمان مورد قضاوت قرار دهیم آنچه از ایشان می گیریم و آنچه ایشان برای ما به میراث گذاشته اند ، این عقیده را در ما ایجاد کرده است که آنان مانند ما بوده اند . برای ما دشوار است که آنان را چون ملت هائی بیگانه تصور کنیم ، تقریباً پیوسته خودمان را در ایشان می بینیم ، از همین جا است که بسیاری از خطاها پیداشده است »

بوده است :
آقای بدیع بحث پیرامون منشاء و پیدایش اشتباهات اولیه را دنبال نموده و سعی کرده است که هیچوقت مدعی نباشد و ادعای نام صادر نکند ولی کوشیده تا ادعای دیگران را با اسناد و مدارک خودشان مردود سازد
در مورد نتایج ورود اسکندر به مشرق زمین و ادعای « یونانی مآب شدن جهان باستان » میگوید :

فوستل دو کلاژ ، مورخ روشن بین و کم تعصبی بوده و اگر گوئیم منشی اسلاف خود را با جملات فوق توجیه کرده و توضیح داده نه بخاطر آنست که کتمان واقعیت کند ، بلکه خواسته بگوید که این « یونانی مآبی » چیزی جز خود ستائی های مورخین غرب و گرافه های آنان نیست و یا این « خود یونانی بینی » چیزی جز حقیقت تلخ و زرفی نیست که منشاء پیدایش تمام خطاها و قضاوت های نادرست آنان ، در مورد دنیای « غیر یونانی »

« . . . مدعی این شدن که به محض طلوع اسکندر ، تاریخ یونان برای همیشه با تاریخ جهان یکی شده ، همانگونه که پیش از این اشاره کردم ، بدان معنی است که آدمی بخواهد چین و هند

27 - Fustel de Coulange. « la Cité Antique » 1864.

وایران و عربستان و حتی مصر و باقی سرزمین‌های آسیا و آفریقا را که نیزه‌داران مقدونی و افواج رومی بر آنها عبور کرده‌اند از جهان حذف کند

از روی پراکندگی حواس نیست که من از جهان یونانی‌مآب، ایران ایرانیان و مصر مصریان را حذف کرده‌ام. یکی از هدفهای نوشتن این کتاب اثبات این امر است که علی‌رغم وجود سلوکیان و علی‌رغم وجود اشکانیان که خود را یونان دوست می‌گفتند و چندان به آن باور نداشتند و علی‌رغم مملکت «یونانی» بلخ، جهان واقعاً ایرانی و ملت ایران و فرهنگ آن، هر گاه که تمدن یونانی توسط فاتح بیگانه بر آن تحمیل میشد، آشکارا و با سرسختی دربروی آن می‌بستند و بصورت مطلق راهی برای تأثیر این فرهنگ باز نمی‌گذاشتند. . . . صحت این مطلب چندان است که میتوان گفت که ایران هخامنشی چیزهای فراوان و بیشتر از یونانی‌مآبی خاص به عاریت گرفته بود، و در دوران افتخار آمیز تفوق خود غالباً از خبرگی و استادی یونانی، در هر جا که پسران هلاس شایسته‌تر از فرزندان ایران بودند، بهره‌مند شده بود، چنین ایرانی، بسیار جدی‌تر و بسیار با دوام‌تر از ایران سلوکیان و ایران جانشینان اسکندر، در زیر تأثیر اندیشه هنر یونان بوده است. . . .

و نتیجه می‌گیرد که این تمدن یونانی است که از فکر و روح ایرانی و مصری متأثر شده و این یونانی است که تغییر شکل یافته و بصورت دیگر درآمده و اضافه میکند:

« . . . پس این درست نیست که گفته شود، اسکندر مصر و تقریباً تمام آسیا را به جهان یونانی‌گری ضمیمه کرد، بلکه باید گفت اسکندر سرزمین‌های شاه بزرگ را به متصرفات خود افزود، ولی، او و جانشینانش و رومیان که وارث چپاول‌های ایشان بودند هیچکدام نتوانستند ملت ایران و ملت مصر را بجهان یونانی‌گری ضمیمه کنند. . . . »

و سپس چنین ادامه میدهد:

« . . . یونانی‌مآب شدن ایران از همان زمان محکوم به شکست شد که، اسکندری که پیش از گام نهادن به خاک ایران خیال يك امپراطوری جهانی را در سرمیپور و رواند که در تحت فرمان مقدونیان باشد، چون بایران رسید و مسحور زندگی دیگری جز آنچه در پهلای می‌شناخت شد و خود رنگ ایرانی گرفت. »

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

پرتال جامع علوم انسانی